

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

و سرزمین اسرائیل



پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب  
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ  
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت  
تا بازگشت به استقلال ملی  
سخن می‌گوید

## امپراتوری بابل یهودیان را از سرزمین پدری به اسارت خویش برد



امپراتوری بابل یهودیان را به اسارت برد و بیت المقدس را ویران کرد

پرسش - شما در گفتارهای پیشین از اسارت قوم یهود به دست امپراتوری آشور سخن گفتید. ولی ملت یهود اسارت بزرگتری را نیز تجربه کرد که آن اسارت بابل بود. در این باره سخن بگوئید و درباره تاثیر اسارت بابل بر زندگی و فرهنگ و سرگذشت ملت یهود مطالبی بیان بفرمائید.

پاسخ - در گفتارهای پیشین تعریف کردم که وقتی با درگذشت حضرت سلیمان، جامعه مردم اسرائیل دچار انشقاق و اختلاف شد و به دو "ولایت اسرائیل" و "ولایت یهودا" تجزیه گردید. ولایت اسرائیل بیش از ۲۱۰ سال دوام نیاورد و با حمله امپراتوری آشور به این سرزمین مضمحل شد (در سال ۷۲۲ پیش از میلاد). ولی بخش دوم سرزمین ما یعنی "ولایت یهودا" به موجودیت خود ادامه داد و ساختار دینی و فرهنگی و سلطنتی و مملکت داری آن همچنان پابرجا بود و حتی دو برابر طول عمر "ولایت اسرائیل" دوام آورد و به موجودیت خود ادامه داد - یعنی حدود ۴۲۰ سال پابرجا بود.

در آن ایام "ولایت یهودا" سرزمین کوچکی بود که در کنار آن امپراتوری های بزرگی به پا خاسته بودند. مثلا، مصر آن روز یک امپراتوری بسیار مقتدر بود و حکومت آن حتی بخش هائی از جنوب اسرائیل امروز را مانند غزه و بندر اشکلون شامل می گردید. یعنی مصر در همسایگی تنگاتنگ ولایت یهودا قرار داشت. ولی در این دوران بود که امپراتوری آشور مضمحل شد و از میان رفت.

می پرسید که چه قدرت قوی تری در آن زمان وجود داشت که توانست آن امپراتوری نیرومند را از میان بردارد؟ پاسخ آن است که ایرانیان با یک مشت کوبنده و آهنین توانستند آن امپراتوری را متلاشی کنند و برای همیشه آن را از صحنه تاریخ محو سازند. این کار توسط حکومت ماد انجام گرفت و تاریخ آن ۶۱۲ پیش از میلاد بود.

مادها که یک قوم ایرانی بودند و زبان آنان زبان ایران باستان بود، البته پیش از تاریخی که ذکر کردم یک امپراتوری کوچکی برای خود برپا ساخته بودند که رفته رفته آن را توسعه دادند و پس از جنگ های طولانی و ستیزهای دراز با همسایه خود که امپراتوری آشور بود، بالاخره آن امپراتوری را که ابرقدرت آن روز جهان محسوب می گردید، با یک ضربه کاری در سال ۶۱۲ پیش از میلاد از پای در آوردند.

همانگونه که پیشتر گفته بودیم، آشور در آن زمان یک حکومت میلیتاریستی بسیار مقتدر محسوب می شد که وحشت ایجاد کرده بود و اقوام منطقه از آن سخت می ترسیدند - ولی مادهای ایرانی توانستند آن را شکست دهند، به نحوی که دیگر نتوانست سر پای خود بایستد و نابود شد.

به این نکته خوب توجه کنید که در کشور مادها که چنین پیروزی بزرگی را به دست آورد، یکی از اقوامی که در آن جا می زیست یهودیان بودند.

تا آن جا که، برخی از پژوهشگران و تاریخ نویسان و از جمله پروفیسور ایبن گراناس از سوئد می نویسند احتمال بسیار قوی وجود دارد که یهودیان برای انتقام گیری از امپراتوری آشور که آن چنان آنان را به اسارت درآورده بود، به حکومت مادها در آن زمان یاری رساندند که بتواند آشوری ها را شکست دهد و امپراتوری آنان را مضمحل کند.

بدین سان، آشور نابود شد و مادها جایگزین آن گردیدند. ولی در بخش جنوبی امپراتوری آشور حکومت دیگری به روی کار آمد که بابل نامیده می شد که مدتی مادها در کنار آن ها زندگی کردند و کاری به کار آن ها نداشتند و علت آن بود که در کنار یهودیان، بابلی ها نیز به مادهای ایرانی کمک کردند که ارتش آشور را سخت در هم بکوبد. زیرا امپراتوری آشور برای بابلی ها نیز یک دشمن محسوب می شد.

مادها گذاشتند که بابل رشد کند و تقویت یابد. ولی سرنوشت بابلی ها توسط کورش بزرگ پادشاه هخامنشی رقم خورد.

حالا همین بابلی ها که به تدریج قوی شدند و بر نقاط دیگر منطقه مسلط گردیدند، یکی از عملیات جنگی آنان حمله به سرزمین اسرائیل بود که موجب از بین رفتن حکومت یهود گردید.

بلین سان، در همسایگی امپراتوری مادها، بابلی ها رشد کردند و قوی شدند و به کشور گشائی پرداختند و پیشروی کردند تا به همسایگی سرزمین ضعیف و کوچک یهودا رسیدند و آن را خراجگزار خویش کردند - به این معنی که فرمانروایان ولایت یهودا ناچار بودند به امپراتوری بابل باج بدهند و خراج بپردازند.

هرگاه که یهودیان این خراج را به موقع نمی پرداختند، و یا از دیدگاه بابلی ها خطائی از آنان سر می زد، اگر یک حاکم یهودی به این اندیشه می افتاد که دیگر مایل نیست تحت تسلط پادشاهان بابل بماند، و یا در صدد یافتن راه هائی بود که بتواند استقلال عمل گسترده تری داشته باشد، خشم بابلی ها را بر می انگیخت.

در آن دوران، تنها یک امپراتوری دیگر در منطقه وجود داشت که می توانست تکیه گاهی برای حکومت یهود باشد و آن مصر بود. در این دوران پراشتهاب توام با کشمکش و نزاع و جنگ و برپائی امپراتوری ها و به اسارت بردن اقوام شکست خورده بود که انبیای یهود یکی پس از دیگری ظاهر شدند.

برخلاف بسیاری از پادشاهانی که در برخی نقاط دیگر دنیا می شناسیم، که ساحران و منجمان و جادوگران را در دربار خود نگاه می داشتند و با آن ها مشورت می کردند که چه کار باید بکنند و از چه کاری باید پرهیز داشته باشند، انبیای یهود هیچ یک درباری نبودند و در قصر حاکم زندگی نمی کردند و با فرمانروایان ارتباط نزدیک نداشتند. به عکس، رفتار اکثر انبیای یهود نسبت به فرمانروایان و عملکرد آنان به شدت انتقادی بود.

**پرسش - انبیای یهود که در زبان عبری آنان را ناوی (נביא Navi) می خوانند، چگونه افرادی بودند؟**

**پاسخ -** انبیای یهود و از جمله اشعیای نبی و ارمیای نبی و حزقیال نبی و هوشع و عاموس و دیگر انبیاء افرادی بودند که سخنان پیشگویانه ای بیان می داشتند. ولی من به عنوان محقق نمی توانم سخن ملایان را تکرار کرده و بگویم که این انبیاء را پروردگار فرستاده بود. نمی توان گفت که آن ها نبوت می کردند به این معنی که به پیشگوئی می پرداختند، بلکه اوضاع سیاسی موجود را تجزیه و تحلیل می کردند و به آینده نگری می پرداختند.

تصور می کنم که گفتار و رفتار انبیاء را باید این گونه و با این دید مورد ارزیابی قرار داد. انبیاء افراد بسیار حکیم و فهیمیده ای بودند که با بهره وری از دانش و بینش والا، از قدرت سخنوری نیز برخوردار بودند. آنان همانند مفسران سیاسی امروزی، دقیقاً ارزیابی می کردند که با توجه به وضع جاری، فردا چه چیزهائی ممکن است اتفاق بیافتد.

انبیاء با لحن هشدار دهنده و انتقادی به فرمانروایان وقت تذکر می دادند که از برخی رفتارهای خود دست بردارند. به عنوان مثال، ارمیای نبی که در سال های پایانی حکومت در سرزمین یهودا ظهور کرد، به فرمانروای یهودی وقت هشدار می داد که از کشاکش و درگیری با امپراتوری بابل بپرهیزد و به امپراتوری مصر دست همکاری و همیاری ندهد.

آن انبیاء از عواقب چنین رفتارهایی آگاه بودند و از دیدگاه من می توان این حس آن ها را پیش بینی و پیش اندیشی و آینده نگری دانست. بین خودمان باشد، این همان کاری است که بسیاری از پیشگویان امروز انجام می دهند که البته برخی پیش بینی های آنان اشتباه در می آید. برخی هم اگر ارزیابی درست ارائه می دهند، پیشگویان دیگری آن را رد می کنند.

در گذشته وقتی معلوم می شد که ارزیابی های این انبیاء تا چه حد درست از آب در آمده است، سخنان آنان به صورت نوشته برای آیندگان باقی می ماند، و اکنون که ما آن نوشته ها را با گذشت چند هزار سال مرور می کنیم، می گوئیم که آن ها واقعا نبی و پیشگو بودند، زیرا بسیاری از پیش نگری های آنان به واقعیت پیوست.

ما توصیه ها و نصیحت های فردی چون ارمیای نبی را می شنویم - ولی فرمانروایان آن زمان این قدرت درک را نداشتند که به اندرزها گوش کنند و از برخی رفتارها بپرهیزند.

عده ای از این فرمانروایان دچار اشتباهات سرنوشت سازی شدند و در این جا من می خواهم برسم به اواخر دوران فرمانروایان در ولایت یهودا - که گفتم آن ها کمی بیشتر از چهارصد سال حکم راندند

ولی برخی از آنان نیز مرتکب خطاهای بزرگی گردیدند. به عنوان مثال، فرمانروائی به نام یهوایخیم دچار یک اشتباه سیاسی بزرگ شد و آمد با ابرقدرتی مانند امپراتوری بابل به رویارویی و کشاکش پرداخت.

خوب، بسیار مسلم است که امپراتوری قدرتمند بابل واکنش نشان می داد. بخت النصر حاکم بابل آمد و یهوایخیم را به اسارت در آورد و او را به بابل منتقل ساخت و شمار زیادی از یهودیان دیگر را نیز با وی به بابل برد، که یکی از آنان بر حسب اتفاق حزقیال نبی بود. حزقیال (که نام عبری او یحزقل است) در اسارت بابل پیش گوئی هائی کرد که خواندن آن بسیار عبرت انگیز است.

بخت النصر به جای یهوایخیم که به اسارت برد، فرد دیگری را به نام صدقیا به فرمانروائی ولایت یهودا منصوب کرد که او نیز پس از مدتی، از پرداخت خراج به امپراتوری بابل سر باز زد. بخت النصر دوباره از بابل لشکر فرستاد به سوی اورشلیم، و برای بار سوم حاکم یهودیان را دستگیر ساخت و صدقیا را نیز به بابل تبعید کرد و فرزندان او را کشت.

بخت النصر در این حمله سوم بود که معبد مقدس یهود را نیز به آتش کشید، سراسر اورشلیم را با خاک یکسان ساخت و این شهر آباد و مقدس به آشیانه جفدان مبدل گردید

و آن گونه که در کتب انبیاء آمده است، از آن پس شغالان و سگ و گربه و حیوانات دیگر تنها موجودات زنده در این شهر بودند. به زبانی دیگر، اورشلیم به یک خرابه واقعی مبدل گردید که آن جلال و شکوه و عظمت دوران داود و سلیمان را به کلی از دست داده بود و ملت یهود نیز در اسارت اجنبی به سر می برد.

چه کسانی را بخت النصر به اسارت برد؟

در نخستین حمله اش، شماری از شخصیت های پرتجربه و کارآ راهی غربت گردیدند.

در حمله دوم شمار بیشتری از مردمان یهودا را به اسارت بابل برد ، اما همه ناتوانان و فقیران و بینوایان را در این سرزمین باقی گذاشت.

سالی که اورشلیم به کلی ویران گردید، ۵۸۶ قبل از میلاد بود که در جریان آن بیت المقدس یهود که "معبد اول" نامیده می شد، با خاک یکسان گردید و به آتش کشیده شد و همه افراد ملت یهود راهی دیار اسارت و غربت گردیدند. بدین سان یهودیان ولایت اسرائیل در شمال در اسارت بودند و یهودیان ولایت یهودا در جنوب نیز به اسارت برده شدند و بخت النصر در واقع بیشترین شمار از یهودیان را از وطن خود آواره ساخت.

پرسش - با توجه به آن چه که گفتید و این که خانه خدا ویران گردید، اورشلیم به یک خرابه مبدل شد و مردمان آن به اسارت برده شدند، منطق حکم می کند که پس از وقوع چنین حوادثی ، یک ملت موجودیت خود را از نظر قومی و فرهنگی و دینی از دست بدهد و در میان ملل دیگر تحلیل رود و نام و اثری از او باقی نماند. پس چگونه شد که یهودیان پس از این اسارت دردناک و خانمان برانداز باز هم زنده ماندند و به موجودیت خود ادامه دادند و بالاخره با گذشت دو هزار سال، دوباره به خودفرمانی و آزادی و کشور مستقل خویش دست یافتند؟

پاسخ - بله ، برخلاف اقوام دیگر، ملت یهود با وجود این ضربات دردناک که متحمل شد، مضمحل نگردید و بهترین دلیلش آن که ما امروز در این استودیو در شهر اورشلیم نشسته ایم و این گفتارها را ضبط می کنیم و پرچم اسرائیل آزاد و آباد بر بالای ساختمان اداره رادیو اسرائیل در اهتزاز است.

ملت یهود با اتکاء به فرهنگ باستانی و باور دینی خود و تلاشی که برای حفظ ارزش های ملی و مذهبی خود دارد ، ملتی زنده و پویا باقی مانده و به سرنوشت ملت های دیگری که نابود شدند دچار نگردیده و ماندگار شده و ماندگار خواهد ماند.